

مذهب عاشق زه مذهبا جداست عاشقان رامذهب وملت خداست

مولانا « مثنوی معنوی » دفتر دوم

وحی آمد سوی موسی از خدا

بنده ما را ز ما کردی جدا

تو برای وصل کردن آمدی

یا برای فصل کردن آمدی

تا توانی یا منه اندر فراق

ابغض الاشیاء عندی الطلاق

هر کسی را سیرتی بنهادهام

هر کسی را اصطلاحی داده‌ام

در حق او مدح و در حق تو ذم

در حق او شهد و در حق تو سم

ما بری از پاک و ناپاکی همه

از گرانجانی و چالاکی همه

من نکردم امر تا سودی کنم

بلک تا بر بندگان جودی کنم

هندوان را اصطلاح هند مدح

سندیان را اصطلاح سند مدح

من نگردم پاک از تسبیحشان

پاک هم ایشان شوند و درفشان

ما زبان را ننگریم و قال را
ما روان را بنگریم و حال را
ناظر قلبیم اگر خاشع بود
گرچه گفت لفظ ناخاضع رود
زانک دل جوهر بود گفتن عرض
پس طفیل آمد عرض جوهر غرض
چند ازین الفاظ و اضمار و مجاز
سوز خواهم سوز با آن سوز ساز
آتشی از عشق در جان بر فروز
سر بسر فکر و عبارت را بسوز
موسیا آداب دانان دیگرند
سوخته جان و روانان دیگرند
عاشقان را هر نفس سوزیدنیست
بر ده ویران خراج و عشر نیست
گر خطا گوید ورا خاطی مگو
گر بود پر خون شهید او را مشو
خون شهیدان را ز آب اولیترست
این خطا را صد صواب اولیترست
در درون کعبه رسم قبله نیست
چه غم از غواص را پاچپله نیست
تو ز سرمستان قلاوزی مجو

جامه چاکان را چه فرمایی رفو

مذهب عاشق زه مذهبها خداست

عاشقان را مذهب و ملت خداست

لعل را گر مهر نبود باک نیست

عشق در دریای غم غمناک نیست

مذهب عشق را زه ها خداست

عاشقان را ملت و مذهب، خداست